

## حوزه و ادبیات

چکیده: مقاله حاضر، پاسخ‌های مکتوب نویسنده به پرسش‌های نانوخته در اذهان است. پس از تبدیل پرسش‌ها، به تیترها و عناوین مستقل، در ذیل هر یک خلاصه نظر و تجربه خود را آورده‌ام. در این مختصر به نقش زیرساختی و کاربردی ادبیات اشاره کرده و از این رهگذر درباره ضرورت پرداختن به ادبیات در حوزه سخن گفته‌ام. ارزیابی پیشینه ادبی حوزه، سنجش وضع کنونی، مفید و مؤثر بودن نگاه ابزاری به قلم و ادبیات، سبب سستی در وجهه ادبی - هنری آثار حوزه، و امداری ادب و هنر ایرانی به اندیشه حوزه، آموزش‌های لازم برای حوزویان و فراگیری مهارت‌های ادبی و قلمی، بایستگی و بهینگی انواع ادبی برای حوزویان، تناسب آثار ادبی حوزه با جایگاه فکری و مردمی آن و تأثیرهای متفاوت مطالعه آثار دگراندیشان در کم و کیف آثار ادبی حوزه، از دیگر موضوعاتی است که در این مختصر، مجال اشاره به آنها را یافته‌ام.

کلید واژه‌ها: حوزه، ادبیات، آموزش ادبی، ابزارانگاری ادبیات، آسیب‌شناسی ادبیات صنفی.



## یک. ضرورت پرداختن به ادبیات در حوزه

ادبیات و هنر در حیات حوزه دو نقش متفاوت دارد:

### ۱. نقش زیرساز

در این جنبه، ادبیات و هنر عاملی است برای شکل دادن به اندیشه و پدید آوردن افق دید فرهیختگان حوزه تا جهان را از پنجره اشراق و تعقل، به صورت آمیخته و همراه، ببینند و این گونه نگاه و درک را در همه اجزای تفکر و نگرش خویش جاری سازند. هرگاه دانشوری در حوزه به این شَم و ادراک متعادل دست یابد، دستاوردهای علمی اش تلفیقی مبارک از احساس و اندیشه خواهد شد و در این فرض است که غبار جمود و تحجر از جانبی، و ولنگاری و ارزش شکنی از جانب دیگر، کمتر بر دامن جماعت حوزویان می نشیند. نگاه هنرمندانه و ادیبانه، به دانشوران ما امکان می دهد که نه در همه چیز تقلید کنند و نه در همه حال تخریب، بل به هنگام و به درستی تأویل کنند. تأویل بجا و بهنگام، یعنی: نگاه متناسب با ویژگی های هر روزگار و مبتنی بر قواعد علمی و ذوقی، به صورت همراه و آمیخته، به گونه ای انعطاف پذیر بدون تخطی از اصول مسلم دین است.

در گذر تاریخ هم عالمانی که به این توفیق دست یافته اند، معمولاً نگرشی متعالی تر و متوازن تر در جنبه های گونه گون معارف و عقاید و اخلاقیات و احکام داشته اند و نظام مندانه تر و اندام وارانه تر به دین نگریسته و از جزئی نگری، بیشتر مصون مانده اند. راز این مطلب در آن است که هنر و ادبیات، وجهه رفتار آشتی آمیز و تعامل اعتدالی میان روح و خرد، یا عشق و عقل است که گرچه از میدان کشاکش و درگیری ذهن و زبان می گذرد، در نقطه ای مبارک به تعادل و مصالح می رسد. بهترین رمان های جهان را ببینید: درگیری و تضاد و کشاکش آغاز می شود و به اوج می رسد و بعد به ساحلی از اطمینان و شهود درونی ختم می شود.

### ۲. نقش کاربردی

در این جنبه، عالم دین که باید همواره ترجمان آموزه های شریعت باشد و در هر شکل ممکن به انذار پردازد - که البته آن نیز، خود، ره آمد تبلیغ است - ادب و هنر را نه به

مثابه ابزار، بلکه دقیقاً به عنوان لسان ادای آن دین به کار می‌گیرد. اگر ادبیات زبان تعامل اندیشه‌وران ما با جهان پیرامون باشد، دیگر هیچ نشانی از فاصله عمیق میان حوزویان و مخاطبانشان دیده نخواهد شد. بلاغت رمز تبلیغ است؛ و تبلیغ مقدمه انذار؛ و انذار هدف تفقه به معنای راستین آن. پس نقش کاربردی ادب و هنر، تحقق بخشیدن به هدف فقه راستین است و عالم حوزه که فقیهی در یکی از ساحت‌های اندیشه و تفکر بر محور شریعت است، باید ادیبانه و هنرمندانه نشان دهد، بگوید، بنویسد، درس دهد، فتوا گوید، مناظره کند، و تقریر نماید تا به آن هدف بزرگ دست یابد. تا این رفتار درونی ما در بیان و نگارش و جز آن اصلاح نشود، رفتار بیرونی و ارتباط‌ساز ما با مردم سامان نخواهد یافت.

در این میان، برخی گاه می‌پرسند: «مگر حوزه جای تربیت رمان‌نویس و فیلمنامه‌نگار و از این دست کسان است؟ حوزه تعریف و رسالتی معین دارد که از آن نمی‌توان عدول کرد.» پاسخ باید داد: «یکم: رسالت اصلی حوزه، پرداختن به فقه اکبر است و نه محصور شدن به فقه اصغر. پس هر تلاش بنیادین برای تبلیغ و انذار، رسالت حوزه است. دوم: در چند دهه اخیر، نیازها و کارکردها در قلمرو فرهنگ بسیار دگرگون شده و دیگر نمی‌توان با همان نگاه سنتی به وظایف حوزه نگریست. سوم: اگر این سخن درست باشد، عالمان دین حتی به شعر و شاعری هم نباید بپردازند! چهارم: چه کسانی برای پرداختن به مقوله‌های ادبی و هنری در مقوله دین و عقاید، بهتر از کسانی هستند که مبانی و اصول را از سرچشمه گرفته باشند؟ پنجم: در نظام صحیح حوزوی، طالب علم پس از حداکثر پانزده سال می‌تواند مجتهدی توانا گردد و از آن پس باید به عرصه جدی تبلیغ وارد شود؛ اکنون که عرصه‌های تبلیغ بسی فراتر از منبر رفته، آیا عالم دین نباید از نقش آفرینان اصلی فرهنگ و ادب و هنر باشد؟ پس نه فقط منافاتی میان رسالت حوزه و نقش آفرینی جدی فرهنگی، هنری در انواع و فنون مختلف نیست؛ بل این دو با هم آمیخته و هم‌آندند.

### دو. ارزیابی پیشینه ادبی حوزه

حوزه در گذر روزگار همواره دارای دو دسته عالم بوده است: یکی عالمان رسمی و عنوان‌دار؛ و دیگر عالمان کنارتشین، اما اثرگذار. معمولاً عالمان رسمی به ادب و هنر



نگاهی انس ورزانه و حسّی نداشته‌اند، بلکه یا اساساً از آن کناره گرفته‌اند و یا آن را صرفاً ابزاری برای خدمت به برداشت‌های خود از مکتب خواسته‌اند و نه زبان ادای رسالت. تفاوت این دو آن است که هر گاه ادب و هنر ابزار گردد، همه گونه رنگ بدان می‌توان زد تا به مقصد دست یافت. ادب ابزاری، دیگر قواعد فنی متقنی ندارد؛ بلکه هم از لحاظ زبان و هم در جنبه ذهن تابع قواعد استخدامی است. مثلاً شعر قوی آن است که مجلسی را برانگیزد یا جماعتی را بر سر شوق آورد، هر چند به نهانگاه خلوت اهل دل راه نیابد و در جان‌ها اثری ماندگار و دیرپا نگذارد. اما ادبی که زبان ادای رسالت است، باید نخست از ظرف ذهنی و زبانی ادب و هنر متعالی و قدسی بهره داشته باشد و آن گاه، ترجمان اندیشه و احساس دینی گردد. اینجا است که چه بسا مثلاً شاعری به مدح و مجلس گرمی و ملازمت اعیان حوزه و حضور در اندرون و حاشیه اعظم روی نیآورد، لکن بازبانی‌رسا و خاص‌پسند و عام‌پذیر به ترویج حق پردازد؛ و بدین سبب، در کم‌نامی یا گمنامی بماند، اما خداوند از او و تلاشش بسی بیشتر خشنود باشد.

متأسفانه در گذر زمان، رفته‌رفته اندیشه ابزاری بر ادب و هنر در رسته عالمان رسمی حوزه غلبه یافته و به زبان جنبه ماهوی و اصیل هنر، و به سود جنبه عوام‌پسند آن گسترش یافته است. امروز بر خلاف چند سده پیش، کم هستند عالمان رسمی که خودشان ادب و هنر را به درستی و راستی بفهمند و بازبان و ذهن و حال و هوای این روزگار و مقتضیات آن، پیوندی ناب یابند؛ و همین سبب شده که علم رسمی حوزه هر روز بیش از پیش، از زبان مخاطبانی که باید به اندازشان پردازد، فاصله گرفته است. آیا مایه دریغ نیست که دیگر از کسانی چون شریف رضی و شریف مرتضی، اثری چندان در دانشوران بزرگ حوزه دیده نمی‌شود؟

اما از دیگر سوی، خوشبختانه معمولاً عالمان غیررسمی و بی‌عنوان و بی‌عده و عده که تاثیر حقیقی را داشته و غالباً از منبریان و قلم‌زنان و مبلّغان کوشا و رنج‌کشیده و آرمان‌خواه بوده‌اند، با درک صحیح‌تر از ادب و هنر و مقتضیاتش، آن نقطه ضعف را جبران نموده‌اند. البته این امکان و مکانت، در دوره انقلاب اسلامی تا حدی تمایز یافته و نشانه‌هایی امیدبخش را در آفاق ادب و هنر حوزه تبلور بخشیده است. اگر از این امکان و مکانت، چنان که باید، استفاده شود، امید می‌رود که هم به روزگار روشن‌تر پیوند علم و ادب در حوزه بازگردیم و هم گام‌هایی استوارتر در این وادی برداریم.

### سه. ارزیابی وضع موجود

اکنون نیروهای هنرآشنای وارد شده به حوزه در آغاز انقلاب، رفته‌رفته پا به سن می‌گذارند و شور و نشاط گذشته را از دست داده‌اند یا می‌دهند. این گروه که نسل نخست ادبیات انقلاب را در حوزه نمایندگی می‌کنند، بیش از نسل پیشین و پسین خود، با مفاهیم ارزشی حوزه و مردم‌گره خورده‌اند و باید تا دیر نشده، از تجربه و دانش آنان توشه‌ای درخور برای نسل دوم ادب و هنر حوزه فراهم آید. نبودِ پلی میان این دو نسل، از مهم‌ترین کمبودهای حوزه در روزگار ما است که اگر تا دوسه سال آینده برای آن تدبیری نیندیشیم، سخت خسارت خواهیم کرد.

نکته‌دیگر آنکه معمولاً حوزویان در قلمرو ادب و هنر، نگاهی سخت‌فنی دارند و به صناعات و فنون ظاهری بیشتر دل می‌بندند و دربند معلومات و محفوظات و اشارات و کنایات هستند. این سبب می‌شود که از جنبه‌های تماشایی ادب قدری غفلت کنند. مراد من از جنبه‌های تماشایی، تماشاکده‌ها و رازگاه‌های ادب و هنر است. هنرمند باید نخست زیبا ببیند، حتی اگر نتواند زیبا بنویسد و زیبا بگوید. زیبا دیدن بسی مهم‌تر از آن دیگری است. نوع نگاه ما به عالم و دریچه‌های تماشامان بسیار محدود است و این ملهم از چون و چند آموزش سنتی حوزه و نظام اخلاقی حاکم بر آن است که کمتر مجال وسیع دیدن را برای طالب علم فراهم می‌آورد. در این سمت و سو، گستردن بساط و بستر جمالیاتی و انتقال تجربه‌های عینی عالمان زیبایی‌شناسی و جای دادن واحدهای درسی زیبایی‌شناسی و کارهایی از این دست، در تلاش‌های ادبی و هنری حوزه ضرورت تمام دارد. از بهترین راه‌های بسط این تماشای جمالی، ترویج روح و ذهن جمال‌یاب و جمیل‌بین از رهگذر ادب ذوقی و عرفانی است. به همین دلیل، الا و لابد باید در کنار واحدهای معمول درس ادبیات در حوزه، محافل حافظ‌خوانی و مثنوی‌فهمی و کارهایی از این دست رواج یابد.

### چهار. مفید و مؤثر بودن نگاه ابزاری به قلم و ادبیات

ابتدا باید اشاره کرد که میان نگاه ابزاری و کاربردی تفاوت است. نگاه کاربردی درباره همه چیز صدق می‌کند؛ حتی خود فقه و اصول هم وسیله‌ای است برای کاربرد در تحقیق



و تبلیغ حقیقت، چه رسد به زبان و ادبیات و هنر. آری؛ همهٔ اینها وسیله‌ای است برای کاربرد و ادای دین. اما نگاه ابزاری به معنایی دیگر است: اگر بگوییم دانشی یا هنری ابزار است، بدین معنا است که هرگونه می‌خواهیم یا آن رفتار کنیم و تنها به نتیجه کار توجه و ورزیم و هرگاه به آن ابزار نیاز نداشتیم، آن را کنار نهیم یا به نفع اهدافمان در آن تصرف نماییم. اگر هنر و ادبیات در جای والای خود نشیند، هم قدر و شأنش حفظ می‌شود و هم کاربرد و نتیجهٔ عملی از آن حاصل می‌شود. پس تلازمی نیست میان استفاده از هنر و نگاه ابزاری به آن.

با عنایت به تفاوت یادشده، باید تأکید کنم که نگاه ابزاری به هنر و ادب، نه فقط مفید و مؤثر نیست؛ بلکه آن را به لجن زار هوا و هوس می‌کشاند. هر کس ادب را تنها ابزاری برای تزویج افکار بداند، دیر یا زود تیر خلاص را به خود آن نیز شلیک می‌کند؛ و آن هنگامی است که دیگر ادبیات مأموریت تعریف شدهٔ خود را انجام داده باشد و کاری تازه از دستش برنیاید. جفایی که در حق بسیاری از ادیبان و فرهیختگان ما در طول تاریخ رفته و می‌رود، برخاسته از همین گونه نگاه است؛ زیرا در چشم ابزاراندیشان، تاریخ مصرف هر شاعر و نویسنده و هنرمندی معین است و فقط طول و عرض تفاوت دارد. درست است که ذات ادب و هنر تاریخ مصرف ندارد و در بستر زمان جاری است؛ اما کسانی که با هر نیت آن را ابزار می‌بینند و می‌خواهند، جز با دید مصرفی به آن نمی‌نگرند.

خوب است نگاهی بیندازیم به ادبیات دفاع مقدس در همین دو دههٔ گذشته. اکنون تأثیر آن نگاه ابزارگرا در فرهنگ نوشتاری و دیداری و شنیداری، به خوبی خود را نمایانده است. کسانی که تنها با دغدغهٔ گذران ایام و پُر کردن آنتن و تبلیغ پیام و تهییج عواطف و پاسخ گفتن به پرسش‌های روز، به جنگ مبارک این ملت نگریستند، فقط توانستند در همان سال‌های آتش و خون و فریاد، به این هدف ابزاری، آن هم تنها به بخشی از آن دست یابند. اما اکنون با گذشت یک دهه و نیم از پایان آن جنگ عظیم مردمی، آن نگاه جمود و خمود خویش را به عزا نشسته و سر در گریبان سکوت فروبرده و همان هنرمندانی که می‌توانستند با نگاه تعهدمحور و رسالت‌مآب و نه ابزارگرا و دستوری، آثار جاودان و جهان‌شمول در این عرصه خلق کنند، به انزوا خزیده‌اند.

اصولاً فرهنگ توصیه‌پذیر و بخشنامه‌محور نیست و ادب و هنر نیز از همین مقوله

است. نگاه رسمی و استخدامی و کارخواهانه به این مقوله، تنها یکی دو صباح به اجابت می‌رسد و هنرمندان سفارش‌پذیر، حتی اگر برای خدا به آفرینش اثری پردازند، راه توفیق را به دل‌ها نمی‌گشایند. ادب و هنر حوزه سخت محتاج نگاه تعهدمحور است که اولاً آزاد و حر باشد و ثانیاً بر مدار ارزش و اصالت و ثالثاً برخوردار از تأویل به‌هنگام و به‌نجار. با این ویژگی‌ها، برآوردن نیاز لحظه و توجه تام و تمام به سفارش‌های لحظه‌ای، جای خود را به نیازسنجی و آرمان‌گرایی پویا می‌دهد و از غلتیدن به دام کارمزدی از سویی، و ولنگاری از دیگر سوی، می‌رهد.

### پنج. سبب سستی در وجهه ادبی - هنری آثار حوزه

استواری اثر ادبی و هنری بیش از هر چیز مرهون نوع نگاه و زاویه دید و افق تازه و بکر و بدیع است. وقتی هنرمند خوب و زیبا و ویژه نبیند، بی‌تردید بازی کلمات و تصاویر، گرهی از کارش نمی‌گشاید. این فقر در اهالی فرهنگ حوزه، حتی در قلمروهای دیگر نیز به چشم می‌خورد؛ که خود، وابسته و زاییده بیش و نگرش حاکم بر مجموعه نظام حوزه است. فقیه ما چه اندازه می‌تواند آرمان‌خواه و پویا و آزاداندیش به میدان تفقه رود تا ما از ادیلمان توقع ورزیم که چنین باشد؟ اینجا است که نویسنده حوزه به تکنیک‌نگاهی سخت ماشینی می‌یابد و از همان آغاز، پرورش ذوق برایش امری مهم و حیاتی جلوه نمی‌کند. نه استادان و نه فضای تدریس حوزوی، چنین ضرورتی را وانمی‌تابانند و بر نمی‌تابند. به همین دلیل، حتی استعدادهای خوب و بکر هم پس از چندی به سردی و افسردگی می‌گیرند، مگر آنها که خود را از این حصار واره‌اند و حرکت سیال روح و ذهن خویش را تداوم بخشند. این گروه نیز معمولاً در عزلت می‌مانند و انتشار نمی‌یابند. ملاحظه کنید که مثلاً تعداد ویراستاران ویرگول‌چین - نه ویراستاران خبره و دقیق و اولاً نویسنده و آن‌گاه، ویراستار - در حوزه، در قیاس با کرانه‌های دیگر، چقدر بیشتر است. البته نیاز مالی از زمینه‌سازهای چنین‌گرایی است؛ اما ریشه این‌گرایی در همان افسردگی ذوق است. ادیب حوزه که می‌تواند بال و پر گسترد و به آفاق دوردست اندیشه پرواز کند، در این نظام استعدادگش درجا می‌زند و برای آنکه یادش نرود دستی در قلم و ادب داشته، به ویرگول‌ستاری روی می‌آورد.



## شش. وامداری ادب و هنر ایرانی به اندیشه حوزه

از اندیشه حوزه دو مراد می توان داشت: یکی تفکر حاکم بر نظام حوزه؛ و دیگری نگاه سنت گرای علمی در قلمرو جهان بینی دینی. اگر مراد این دومی باشد، بیشینه جریان ادبی و هنری پیش از مشروطه و پس از انقلاب اسلامی، وامدار همین نگاه است و خداوندگاران اندیشه و ادب در تاریخ ما، خواه در کسوت عالمان دینی و خواه در سایه این کسوت، از همین آبشخور بهره گرفته اند. دهه های ظهور و بروز ادبیات و هنر مغرب زمین در سرزمین ما و جهان شرق که در قالب ادب و شعر نو به اوج رسید، برزخی در این میانه بود که آن نیز پس از چندی افراط، به تعدیل گرایید و در نازبالین تفکر و اندیشه ارزش محور خدامدار به استقرار رسید که اوج آن را در نثر و شعر دو استاد درخور حمد و رضا، دو محمد رضای این روزگار، حضرات حکیمی و شفیع کدکنی، توان دید.

## هفت. آموزش های لازم برای حوزویان

نخستین ضرورت در آموزش حوزوی، پرورش ذوق و حس و نگاه هنرمندانه به زندگی و جهان و همه اشیا است. این کار از طریق مشافهه و چهره به چهره شدن و هم مشربى با اهل ذوق و هنر برمی آید و بس. با نظریه پردازی هرگز نمی توان این رکن رکین و اصل اصیل را که بنیاد هنر و ادب بر آن استوار است، به فراگیران انتقال داد. در هم تماشایی است که می توان این نگاه را تعمیم داد. به همین سبب، الا و لابد باید این گام نخست را از جوانان بانشاط آغاز کرد که هنوز در دیدن اشیا، آستیگمات نشده اند و بساط فطرتشان به لکه های بدفهمی آلوده نشده است. بهترین سن برای این آغاز، هجده تا ۲۲ سال است که هم پختگی هایی در فراگیران به ظهور رسیده و هم آن نشاط و ذوق و طلب هنوز به جوش و خروش است.

گام دوم، آموزش مبانی علمی ادب و هنر، با کمال حوصله و صبوری است. هرگز نباید در این مرحله، با نام کارورزی و ورک شاپ و از این دست نام های دهان پرکن، فراگیران را به تنبلی سوق داد. حدود یک سال باید طالب را از مبانی ادبی و زبانی و دستوری و اصول علمی درست گویی و درست نویسی، در ضمن تمرین و ممارست و کار عینی و تطبیقی در آثار سنتی و معاصر، آگاه و بدان ها مسلط ساخت. اگر ملک سخن و



ادب و هنر در تسخیر و سلطه هنرمند قرار نگیرد، هر بادی تاجش را و هر ندایی تختش را تاراج خواهد کرد و پیاپی تغییر حال و هوا خواهد داد و سبک خواهد پذیرفت و پس از رنگ‌پذیری بسیار، سر از سردرگمی در خواهد آورد.

گام سوم، همانا همان کارورزی و روش کارگاهی است. در اینجا است که باید دست کم یک سال، روزی دو ساعت، یک ساعت پیش از شروع درس رسمی حوزه و یک ساعت نزدیک به خواب شب، طالب را به کار ادبی و هنری واداشت و هر سه روز یک بار اثر او را به دقت و از سر دلسوزی دید و شنید و فهمید و سنجید.

اگر چنین شود، پس از طی این سه مرحله دیگر می‌توان امید داشت که طالب راه خود را یافته و با قدری راه‌سپاری و استمرار در سایه نظارت گهگاهی استاد راهنما می‌تواند گام‌های پسین را بردارد. این مرحله یا گام چهارم را می‌توان با نگارش پایان‌نامه در دوره‌های تکمیلی تحصیل دانشگاهی قیاس نمود و باید با دقت و سخت‌گیری تمام، بر طرح و نقشه و تحقیق و نگارش این رساله که برآیند آن فراگیری‌های پیشین است، نظارت نمود.

### هشت. بایستگی و بهینگی انواع ادبی برای حوزویان

حوزویان در قلمرو آثار مکتوب و غیر مکتوب باید گام‌های جدی بردارند. در عرصه آثار مکتوب، آنچه بیش از همه باید بدان پرداخت، چهار مقوله است: شعر، داستان، فیلم‌نامه، و ترجمه. اولی بدین دلیل که شعر هم ناب‌ترین و انسانی‌ترین گونه هنر است و هم با زندگی شرفیایان گره خورده و هم با حال و هوای روحانیان اهل دل سازگار است و هم از پنجره آن می‌توان حرف‌های بسیار زد و کارهای فراوان کرد. دومی از آن جهت که داستان در همه اقسام آن، به ویژه رمان و داستان بلند، می‌تواند در یک چرخه زمانی مناسب با روح مخاطب ارتباط عاطفی برقرار کند و معمولاً چند و چندین بار خواننده می‌شود و اثرش ماندگار و مؤثر است و الهام‌بخش مقولات دیگر نیز هست. سومی نیز از آن روی که فیلم حاصل همه توان‌های ادبی و هنری است و اگر بر پایه فیلم‌نامه‌ای قوی و اثرگذار و عینیت‌گرا ساخته شود، نفوذ و تأثیری شگرف بر جان‌ها خواهد نهاد؛ و نیز مخاطبانی عام و فراگیر دارد. چهارمی هم از این جهت که بسیاری از یادگاران ارجمند فرهنگ اسلامی به زبان عربی نگاشته شده و بیشینه آنها یا به زبان ایرانیان بازنگشته یا



بسی بد و نابهنجار ترجمه شده و تصویری نازیبا از آنها برای پارسی‌زبانان پدید آورده است. بهترین مجموعه‌های روایی و تفسیری و تاریخی ما همچنان بی‌ترجمه‌اند یا از ترجمه‌های شطرنجی و لفظ به لفظ و ناخوانا رنج می‌برند؛ و از اصلی‌ترین وظایف اهل قلم حوزه، ادای دین به این میراث عظیم است.

### نه. تناسب آثار ادبی حوزه با جایگاه فکری و مردمی آن

در روزگار ما، تولیدات ادبی حوزه بیشتر در دایره تقلید سرگردانند، هم از حیث زبان و هم از حیث نگاه. این گونه زبانی نمی‌تواند با بسیاری از مخاطبان ارتباط جدی برقرار کند و گاه مشحون از تأثرات حوزه‌ای است. از لحاظ نگاه نیز در پیچه دید بیشینه حوزویان محدود و تنگ است. به همین دلیل، کارهای موفق ادبی و هنری حوزه نیز غالباً در حصار تکرار اسیرند و کمتر می‌توان ابداع و نوآوری را در آنها دید. مقصود از این سخن، هرگز در افتادن در دام فراپست مدرنیته و زدن حرف‌های کهکشانی و به هم بافتن خیالات دشوارفهم نیست. از قضا، مراد من دقیقاً این است که زبان هنرمندان حوزه به زبان مردم بسیار نزدیک شود، اما با رعایت شأن و قدوقواره ادبی و هنری. به عبارت رساتر، هنر حوزه درختی است که هم باید ریشه در باورهای اصیل و افکار نیرومند و متین داشته باشد و هم شاخ و برگش در فضای آزاد و رهای قابل دیدن و درخور میوه چیدن و سایه گرفتن گسترده شده باشد.

### ده. لزوم مطالعه آثار دگراندیشان برای بهبود وضع موجود

در اینکه هنرمند برای رسیدن به غنای هنری باید همه چیز را بخواند و ببیند، تردید نباید کرد. کسی که می‌خواهد درباره اعتیاد بنویسد، اگر مقاله می‌نویسد، می‌تواند به آمار و تحقیقات دیگران رجوع کند؛ اما اگر رمان می‌نویسد، باید خودش در میدان باشد. درست است که با این مجوز نمی‌توان معتاد شد تا درد اعتیاد را چشید؛ لکن باید به میان معتادان رفت و با آنان دست کم دو ماه زندگی و حشر و نشر داشت تا گره‌های روح و جانیشان را شناخت. پس چگونه می‌توان در قلمرو گسترده ادب و هنر درون گشت، بی‌آنکه حال و هواهای گوناگون را در آثار غریبان و شرقیان عالم دید و فهمید؟ البته سخن از آثار ادبی و هنری است، با همان نمره و طراز که باید داشته باشد، نه هر رطب و یابس بیگانه که

احیاناً اسم و رسمی هم در کرده باشد. وقتی فقیهان ما پذیرفته‌اند که مطالعه کتاب‌های ضالّه برای کارشناسان آن رشته، از جمله برای نقد و بررسی، جایز است؛ آیا به طریق اولی جایز و بلکه واجب نیست که کسانی که می‌خواهند آثاری مفید پدید آورند، از رهگذر مطالعه و بررسی آن آثار مثلاً دگراندیشانه، به ادای وظیفه خود پردازند؟

اما نکته مهم تر آنکه باید نخست دگراندیشی را درست تفسیر کرد. هر هنرمندی باید دیگرگونه و نو و تر و تازه بیندیشد تا اثرش طراوت و جمال یابد. آنچه مذموم است و هنرمند مسلمان نباید برتابد، پانهادن بر سر ارزش‌های گوه‌رین و تاویل ناپذیر دین است که دست‌کاری در آنها، خواسته یا ناخواسته، صریح یا کنایی، و پیدا یا پنهان، مخاطبان را به بیراهه کشاند. این را خود هنرمندان و هنرآشنایان باید قیاس و اندازه کنند؛ و نه صاحبان منصب و تخت. اگر با آزاداندیشی و تقوای دل و دین، به آثار ادبی و هنری بنگریم، نه به افراط خواهیم رفت و نه به تفریط. آن‌گاه، می‌بینیم که بسیاری از کسانی که ما آنان را دگراندیش می‌خوانیم، از بیشینه ما خداجوی‌تر و موحدترند؛ اما نوع نگاه و زبان و ادراک و حس ما با آنان تفاوت دارد. در ادب و هنر حوزه، مهم‌ترین اصل عمل به وظیفه و تبلیغ دین خدا و انذار بندگان است؛ پس همه کسانی که به عیان یا در نهان، اثرشان بدین سمت و سوی می‌گراید، خودی هستند، بی‌ملاحظه لباس و نام و ظاهرشان. و نیز هر کس از ذهن و زیانتش خدا نتراود، در این مسیر نیست؛ هر چند عمامه بر سر داشته و همه‌واژگانش از دهلیز رسائل و مکاسب عبور کرده باشد!

گرت هوا است که چون جم به سرّ غیب‌رسی

بیا و همدم جام جهان‌نما می‌باش

پرتال جامع علوم انسانی

